



The Goals, Consequences and Results of the Democratization Strategy in the American Greater Middle East Plan

Khaled Rahmani¹, Sohrab Salahi^{2*}, Maryam Moradi³

Received:2025/03/07
Accepted:2025/07/12

Research Article

Abstract

The present article aims to examine the goals, consequences, and results of the democratization strategy in the Greater Middle East plan of the United States, which was written using a descriptive-analytical method and a library of information collection tools. The assumption of the US government that has pursued a democratization policy in the Middle East is that the countries of the Middle East do not conform to democratic principles in terms of political structures. The United States considers the internal structure of the countries of the region, which suffer from a lack of democracy, to be the source of threats to its national and international security, and believes that if the structure of the Middle East governments is changed and democracy is established in these countries, the threats arising from the undemocratic nature of the governments of the region can be eliminated. Therefore, it has made the Middle East the target of liberal policies, including democratization. Considering this, the main question of this article is: "What goals, results, and consequences has democratization brought about in the Greater Middle East plan?" The findings indicate that the policy of democratization in the Middle East was adopted after September 11, 2001, and its goal is to create structural changes in the Arab countries of the Middle East. Promoting democracy in the Middle East gives the United States the opportunity to control the democratization process and determine the speed of its realization.

Keywords: America, Consequences, Democratization, Goals, Greater Middle East, Results, Strategy

Rahmani, Kh., Salahi, S., & Moradi, M. (2025). The Goals, Consequences and Results of the Democratization Strategy in the American Greater Middle East Plan. *Journal of Political and International Research*, 17(62), pp. 73-87.

¹ Department of International Relations, Qe. C., Islamic Azad university, Qeshm, Iran. khaled4222000@yahoo.com

² Department of Law, Te. C., Imam Hossein University, Tehran. Iran. (Corresponding Author) Salahi.sohrab@gmail.com

³ Department of Law, Qe. C., Islamic Azad university, Qeshm, Iran. moradimaryam@yahoo.com



اهداف، پیامدها و نتایج راهبرد دموکراسی‌سازی در طرح خاورمیانه بزرگ آمریکا

خالد رحمانی^۱، سهراب صلاحی^۲، مریم مرادی^۳

مقاله وهشی	ریخ دریافت: ۱۴۰۳/۱۲/۱۷ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۴/۲۱
------------	---

چکیده

نوشتار حاضر باهدف بررسی اهداف، پیامدها و نتایج راهبرد دموکراسی‌سازی در طرح خاورمیانه بزرگ آمریکا به روش توصیفی - تحلیلی و ابزار گردآوری اطلاعات، کتابخانه‌ای به نگارش درآمد. مفروض دولت آمریکا که سیاست دموکراسی‌سازی را در خاورمیانه در پیش گرفته، این است که کشورهای خاورمیانه از نظر ساختارهای سیاسی منطبق بر اصول دموکراتیک نیستند. آمریکا ساختار داخلی کشورهای منطقه را که از فقدان دموکراسی رنج می‌برند، خاستگاه تهدید علیه امنیت ملی خود و امنیت بین‌المللی تلقی کرده و معتقد است در صورت تغییر ساختار دولت‌های خاورمیانه و ایجاد دموکراسی در این کشورها می‌توان تهدیدهای ناشی از غیر دموکراتیک بودن دولت‌های منطقه را از بین برد. از این رو خاورمیانه را آماج سیاست‌های لیبرالی از جمله دموکراسی‌سازی قرار داده است. با توجه به این مهم، پرسش اصلی این نوشتار این است: «دموکراسی‌سازی در طرح خاورمیانه بزرگ چه اهداف، نتایج و پیامدهایی به همراه داشته است؟» یافته‌ها حاکی از آن است که، سیاست دموکراسی‌سازی در خاورمیانه بعد از یازده سپتامبر ۲۰۰۱ اتخاذ شد و هدف آن ایجاد تغییرات ساختاری در کشورهای عربی خاورمیانه است. ترویج دموکراسی در خاورمیانه این فرصت را به آمریکا می‌دهد که بتواند کنترل فرایند دموکراتیزه شدن و تعیین سرعت تحقق آن را در اختیار بگیرد.

کلمات کلیدی: دموکراسی‌سازی، خاورمیانه بزرگ، آمریکا، اهداف، پیامدها، نتایج، راهبرد

رحمانی؛ خالد، صلاحی؛ سهراب، مرادی؛ مریم (۱۴۰۴). اهداف، پیامدها و نتایج راهبرد دموکراسی‌سازی در طرح خاورمیانه بزرگ آمریکا. فصلنامه تحقیقات سیاسی و بین‌المللی، شماره ۶۲، صفحات ۷۳-۸۷

^۱ گروه روابط بین‌الملل، واحد قشم، دانشگاه آزاد اسلامی، قشم، ایران. khaled4222000@yahoo.com

^۲ گروه حقوق، دانشگاه جامع امام حسین علیه السلام، تهران، ایران (نویسنده مسئول). Salahi.sohrab@gmail.com

^۳ گروه حقوق، واحد قشم، دانشگاه آزاد اسلامی، قشم، ایران. moradimaryam@yahoo.com

مقدمه

دموکراسی‌سازی و سیاست ترویج دموکراسی همواره به‌عنوان یکی از اصول اساسی سیاست خارجی آمریکا مطرح بوده است. آمریکا در دیپلماسی عمومی خود در داخل و خارج از مرزهایش همواره این نکته را القا کرده که مردم‌سالاری، اساسی‌ترین ارزش آمریکایی و اصلی‌ترین اصل سیاست آمریکا در چند دهه گذشته بوده است. در این زمینه آنچه پشتوانه و شالوده اصلی مردم‌سالاری آمریکایی را تشکیل می‌دهد، ارزش‌های آمریکایی است. در واقع آمریکا به بهانه دموکراسی‌سازی هدفی اصلی‌تر یعنی صدور ارزش‌های آمریکایی را دنبال می‌کند.

بر این اساس از آنجا که ایالات متحده آمریکا از جمله مهم‌ترین بازیگران منطقه خاورمیانه و حتی تاثیرگذارترین آن‌هاست، به‌گونه‌ای همواره جهت‌گیری‌ها و اتخاذ مواضع این کشور تاثیر زیادی بر معادلات منطقه گذاشته است، لذا بررسی رویکردها و مواضع این کشور اثرگذار در منطقه از این جهت که می‌تواند در آینده و هدایت تحولات مؤثر باشد، ضروری است. ترویج دموکراسی به‌عنوان یکی از عناصر هویتی ایالات متحده آمریکا در طول تاریخ سیاست خارجی این کشور پیامدهایی به دنبال داشته است. ورود آمریکا به عرصه جهانی، پس از جنگ جهانی دوم به طبع مسئله دموکراسی و ترویج آن را به موضوعی مهم در عرصه سیاست خارجی خود تبدیل نمود.

سال‌ها پیش از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و افول نظام کمونیستی در جهان، آمریکا در راستای «دموکراسی‌سازی»، مدل دموکراسی کاپیتالیستی خود را به‌عنوان مدلی برتر به جهان معرفی کرد. این موضوع زمینه‌ای برای تقویت آژانس‌هایی موفق در برخورد ایدئولوژیک با شوروی گردید، آژانس‌هایی مانند «بنیاد (موقوفه) ملی برای دموکراسی»، که پس از جنگ سرد هدف خود را دیگر مناطق جهان از جمله خاورمیانه قرار دادند.

خاورمیانه دارای ویژگی‌های یگانه و شاخصی است که کمتر نظیر آن در جهان دیده شده است. با توجه به اهمیت این منطقه در چرخه قدرت و اقتصاد جهانی و با عنایت به برخورداری این منطقه از ویژگی‌های ژئواستراتژیک، ژئواکونومیک و ژئوکالچر، تأثیرگذاری روزافزون آن بر معادلات قدرت در عرصه جهانی را شاهد هستیم. ایالات متحده آمریکا به‌عنوان تنها ابرقدرت باقی مانده از دوران جنگ سرد بر آن بود تا با تسلط بر این منطقه فوق‌استراتژیک، قدرت هم‌مون جهانی را از آن خود کند، به‌گونه‌ای که در نظم موردنظر آمریکا، این کشور در رأس هرم و قدرت‌های دیگر در یک خط طولی در پشت سر آن قرار گیرند.

هدف اصلی از این نوشتار بررسی اهداف، پیامدها و نتایج راهبرد دموکراسی‌سازی در طرح خاورمیانه بزرگ آمریکا می‌باشد. پرسش اصلی عبارتست از: دموکراسی‌سازی در طرح خاورمیانه بزرگ چه اهداف، نتایج و پیامدهایی به همراه داشته است؟ در همین ارتباط پرسش از دموکراسی‌سازی و خاورمیانه‌ی بزرگ؛ به‌عنوان سؤال‌های فرعی طرح و پاسخ داده می‌شوند.

روش: در پژوهش حاضر با روش تحقیق توصیفی - تحلیلی، ضمن تجزیه و تحلیل مسائل و ابعاد مختلف موضوع موردنظر از طریق سؤالات در نظر گرفته شده و نسبت به تحلیل اطلاعات گردآوری شده از طریق مطالعات کتابخانه‌ای و اسنادی اقدام گردید.

۱- پیشینه تحقیق

انصاری و همکاران (۱۴۰۳) در پژوهشی با عنوان «پویایی‌های سیاسی منطقه خاورمیانه و استراتژی کلان آمریکا (۲۰۲۴-۲۰۰۸)» به این نتیجه رسیده‌اند که، هزینه‌های ناشی از وقوع جنگ در عراق و افغانستان، ظهور گروه‌های تروریستی، رقابت قدرت‌های منطقه‌ای نظیر ایران و عربستان و سایر کشورهای عربی، تحولات بیداری اسلامی پس از سال ۲۰۱۱ و مداخله و مشارکت بازیگران فرامنطقه‌ای و منطقه‌ای در امور سایر کشورها باعث شد تا ایالات متحده تلاش کند به‌جای حضور در منطقه خاورمیانه، چالش‌های خاورمیانه را بدون حضور نظامی و با موازنه از راه دور یا توازن فراساحلی مدیریت کند. تیموری و همکاران (۱۴۰۰) در پژوهشی با عنوان «بررسی دموکراسی آمریکایی در کشورهای اسلامی منطقه خاورمیانه» می‌نویسند: بنابراین دموکراسی

آمریکایی در کشورهای اسلامی منطقه خاورمیانه، از طریق یک‌جانبه‌گرایی، نظامی‌گری، جنگ طلبی، جهانی‌سازی، امپریالیسم، استعمار، استثمار، تفرقه و ... ایجاد نخواهد شد.

کریمی (۱۳۹۵) پژوهشی با عنوان «آینده دموکراسی در خاورمیانه عربی در پرتو تحولات خاورمیانه عربی (۲۰۱۱-۲۰۱۵)» به این نتیجه رسیده است که هرچند تحولات خاورمیانه عربی (۲۰۱۱) در معدودی از کشورها ممکن است تحولی روبه‌جلو و دموکراسی خواهانه مدنظر باشد، اما تحولات خاورمیانه نه‌تنها گذار به دموکراسی در دنیای عرب را موجب نشد، بلکه زمینه تقابل و درگیری بیشتر دو جریان اسلام‌گرا و سکولار را فراهم کرد. رودمعجنی (۱۳۹۵) در پژوهش خود با عنوان «بررسی نقش فرقه‌گرایی در ناکامی دموکراسی‌سازی طی فرآیند بهار عربی (مطالعه موردی: بحرین، یمن و سوریه)» به این نتیجه رسیده است که، برخی از تحلیل‌گران، رخدادهای اخیر جهان عرب را از دریچه تضعیف حاکمیت ملی و دولت‌های فرومانده مورد کنکاش قرار می‌دهند و دسته دیگر آن را در چارچوب دوره گذار به دموکراسی یا بهار عربی مورد تجزیه‌وتحلیل قرار می‌دهند که چالش‌های به وجود آمده را امری اجتناب‌ناپذیر می‌دانند.

ازبکی (۱۳۹۴) پژوهشی با عنوان «پیش‌بینی روند دموکراسی‌سازی در افغانستان درآینده ۲۰۱۴-۲۰۲۰ میلادی» به این نتیجه رسیده است که بیشتر کارشناسان منتقد استقرار دموکراسی در افغانستان آن را شکل خاصی از دموکراسی آمریکایی می‌دانند، این نوع دموکراسی از نوع جفرسونی بوده که معتقد است دموکراسی‌ها انتخابات می‌سازند اما انتخابات دموکراسی نمی‌سازد. خورگامی (۱۳۹۳) پژوهشی با عنوان «نقش ایالات‌متحده آمریکا در گذار به دموکراسی در عراق و افغانستان طی دوره ۲۰۰۸-۲۰۱۲» به این نتیجه رسیده است که، وضعیت عراق و افغانستان، در واقع پاسخ روشن به گذار از دموکراسی آمریکایی تلقی می‌شود. بازیگر هژمونی طلب باید ضمن پذیرش شرایط دنیای جدید، شیوه‌های اعمال نفوذش را بر وفق آن متحول سازد.

ویلیام^۱ (۲۰۱۵) در کتاب خود به ترسیم آینده‌ی روابط نظامی مدنی در خاورمیانه پرداخته است. وی ضمن بررسی پیشینه روابط مدنی نظامی در به مدلسازی پرداخته و سپس به بررسی عملکرد نظامیان در چهار کشور مصر، تونس، لیبی و سوریه اقدام نموده است. و در این میان نقش و جایگاه آمریکا در این زمان را هم تحلیل نموده است. در این کتاب دموکراتیزاسیون و فرایند گذار آن در مناطق خاورمیانه مفصل تحلیل شده است. مائوف^۲ (۲۰۱۴) در کتابش جنبه‌های فرهنگی تاریخی خاورمیانه را مورد تحلیل قرار داده و عوامل مؤثر در تشکیل دموکراسی کارکردی را مورد بررسی قرار داده است.

نوآوری پژوهش: تحقیقات زیادی در مورد سیاست خارجی آمریکا در خاورمیانه به نگارش درآمده است ولی با قاطعیت می‌توان گفت تاکنون کار جامعی در اهداف، پیامدها و راهبردهای دموکراسی‌سازی در طرح خاورمیانه بزرگ به سرانجام نرسیده است، همین‌طور اکثر موضوعات در بازه زمانی واقعی ۱۱ سپتامبر هستند، بنابراین موضوع هم از لحاظ متغیرهای تحقیق و هم به جهت قلمرو زمانی موضوعی نو و جدید به شمار می‌آید.

۲- مبانی مفهومی

در این قسمت به بررسی تعریف اصطلاحات اساسی پژوهش می‌پردازیم:

۲-۱- دموکراسی‌سازی

دموکراسی هم واژه‌ای مقدس است و هم بی‌قاعده. همه آن را می‌خواهند و هر کسی ادعای داشتن آن را دارد، اما کسی به طور کامل واجد آن نیست. این واژه، در ابتدا، در میانه قرون چهارم و ششم قبل از میلاد، در دولت‌شهرهای یونان باستان و به‌ویژه

¹ William

² Maahouf

در آتن پدید آمد. این اصطلاح برگرفته از دوواژه یونانی *kratos*^۱ یا همان قدرت و *demos*^۲ به معنای مردم می‌باشد (کریسین، ۲۰۱۳: ۶۱).

دموکراسی سازی^۳ یا به تعبیری دیگر حمایت از تغییر و ایجاد نظام‌های حداقل به ظاهر دموکراتیک، سیاست اجتماعی اقتصادی شناخته شده‌ای است که به دلیل گستردگی اثرگذاری نیروهای سیاسی و اقتصادی بر آن، به عنوان یکی از موضوعات بنیادین در حیطه‌ی اجتماعی - اقتصادی دولت‌ها جای گرفته است. ساختار سازمانی دموکراسی سازی در حقیقت بر پیکره ساختاری پایدار بنا نهاده شده، که به دوران جنگ سرد برمی‌گردد، و به گفته دکتر مایکل پیتو - دانشینسکی عبارت است از «مداخله‌ای» که به تداوم عملیات مخفی و برانداز منجر می‌گردد؛ عملیاتی که سابقاً به وسیله‌ی «سازمان اطلاعات مرکزی»^۴ آمریکا (سیا) و «سرویس اطلاعات مرکزی» بریتانیا (ام‌آی شس) صورت می‌پذیرفت (کلارک، ۲۰۰۷: ۲۰). به دیگر سخن، دموکراسی سازی توسط برخی از کشورهای غربی در قالب پوششی مناسب برای سیاست‌های همراه با خدعه و نیرنگ و مخفی کاری، با بهره‌گیری از بنیادهای مختلف و در راستای تحمیل امپریالیسم بانام دموکراسی بر دیگران، است. این نوشتار دموکراسی در منطقه خاورمیانه را مورد بحث و تحلیل قرار می‌دهد.

۲-۲- خاورمیانه بزرگ

خاورمیانه بزرگ به نوبه خود دارای سرزمین اصلی و بخش حاشیه‌ای است. سرشت قدرت، میزان همبستگی و واگرایی در آن، میزان نفوذ و مداخله قدرت‌های خارجی را تعیین می‌کند (حمیدی‌نیا، ۱۳۹۳: ۲۵). و متقابلاً تحولات آن بر چگونگی روند شکل‌گیری هرنوع از الگوی نظم نوین جهانی اثر می‌گذارد. عناصر و عوامل مهم سیاسی، راهبردی، فرهنگی و اقتصادی که هر کدام به تنهایی ژئوپلیتیک هر منطقه‌ای از جهان را شکل می‌دهند، همگی در خاورمیانه بزرگ جمع گردیده و باهم تلاقی دارند. همین پیچیدگی و اجتماع عوامل کهن در این منطقه وسیع، به خاورمیانه (کوچک یا بزرگ) در سیاست بین‌الملل نقش محوری بخشیده است. خاورمیانه چه در ابعاد کوچک و چه در ابعاد بزرگ، تنها با عامل جغرافیای فرهنگی و تمدنی آن قابل تعریف است و دولت‌های ملی تنها به عنوان بازیگران نامتجانس و ناهم‌سوی این عرصه فرهنگی تمدنی فراز و نشیب‌هایی خواهند داشت. طرح خاورمیانه بزرگ غرب با امعان نظر نسبت به ضعف‌های بنیادین ساختاری، کارکردی، نظم منطقه‌ای و شکاف روزافزون آن با هنجارها و ساختار قدرت بین‌المللی، قصد دخل و تصرف در این بنای کهنه و وامانده را براساس چهاررکن اصلاحات اجتماعی، سیاسی، مذهبی و اقتصادی دارد.

۳- چارچوب نظری

لیبرالیسم^۵ در چهارچوب نظریه کثرت‌گرایی^۶ در روابط بین‌الملل مطرح می‌شود، که این تحول در عصر معاصر مدیون رویکرد لیبرالیسم است (قوام، ۱۳۹۳: ۳۶). آمریکایی‌ها، نظام لیبرال - دموکراسی را ایده‌آترین نوع حکومت می‌دانند و پس از ۱۱ سپتامبر و در آستانه عملیاتی کردن طرح خاورمیانه بزرگ، صدور آن ولوبا زور اسلحه به تمام دنیا، را نیز از وظایف انسانی خویش عنوان کردند، درحالی‌که قبل از آن چنین تبلیغ می‌کردند که این نظام دویژگی اساسی دارد: انتخاب آزاد و طبیعت سکولار، جدایی از آرمان‌گرایی و آرمان‌خواهی که می‌تواند اسلام یا هر دین دیگر و یا یک آرمان‌گرایی مثل مارکسیسم باشد، سیاست ترویج لیبرال - دموکراسی از همان ابتدای تشکیل دولت آمریکا خصوصاً پس از ویلسون مورد توجه دولت‌مردان این کشور بوده است.

^۱ Kratos in Greek, means power, force, authority

^۲ Demos In ancient Athens meant the total of the citizens

^۳ Kirsici

^۴ Democratization

^۵ Central Intelligence Agency

^۶ Clark

^۷ Liberalism

^۸ The theory of pluralism

از آنجاکه تعهد به ارزش‌های لیبرالی، همیشه عنصر اساسی در انسجام جامعه‌ی آمریکا بوده است، می‌توان عنوان نمود که حادثه‌ی مزبور رویکرد لیبرالیستی در سیاست خارجی این دولت را نیز دستخوش تحول کرد (جرویس،^۱ ۲۰۰۶: ۱). آمریکا همیشه برداشتی ارزش‌مدارانه از لیبرال دموکراسی داشته است و پدیداری و گسترش آن را در سراسر جهان به کمک قدرت سخت و نرم خود مورد توجه قرار داده است. اگرچه دولت‌مردان آمریکا دموکراسی را همواره خیر عمومی برای مخاطبان خود در سایر ملت‌ها معرفی می‌کنند، اما این سیاست عمدتاً منافع حیاتی و موجودیتی آمریکا را تأمین می‌کند و در واقع آمریکا هویت خود را در نظام بین‌الملل از اعمال این سیاست به دست می‌آورد.

در فرایند به‌کارگیری این سیاست، هانتینگتون به سه موج گسترش دموکراسی در جهان اعتقاد دارد. بررسی این روند در بردارنده‌ی این واقعیت است که پیگیری پروژه دموکراسی‌سازی کشورها از سوی آمریکا به‌عنوان استراتژی برای دخالت سیاسی این کشور بین کشورهای مستقل و اساساً هدف از تشکیل «بنیاد ملی برای دموکراسی» اشاعه دموکراسی مورد نظر ایالات متحده آمریکا بوده است. بسط دموکراسی با رونوشت آمریکایی، ایجاد و حمایت از سازمان‌های هم‌سویا لیبرال دموکراسی غرب، حفاظت از منافع آمریکا، دموکراسی‌سازی و انجام کودتا در کشورهای آمریکای لاتین از فعالیت‌های ویژه این بنیاد و در راستای تأمین منافع حیاتی آمریکا بوده است (کلبلی، ۱۳۹۰).

ارنست لاکلاو و موفه از نظریه پردازان معاصر در حیطه‌ی دموکراسی هستند... نظریه دموکراسی رادیکال^۲ آنها به‌عنوان یک نظریه‌ی پسامدرن دموکراسی معرفی شده است. در دموکراسی رادیکال آنان که دموکراسی مشاجره‌ای نام نهاده‌اند، فرارویات‌های مدرن مانند آزادی، برابری جایی ندارند. آزادی و برابری نشانه‌اند و مانند همه نشانه‌ها دارای هیچ مرجع خارجی و قطعی نیستند. در این رویکرد، داشتن یک جامعه سیاسی مساوات‌گرا و دموکراتیک نیاز به رادیکال شدن دموکراسی لیبرال دارد و تنها راه تضمین کثرت‌گرایی در برابر توتالیتاریسم، رادیکال شدن دموکراسی لیبرال است. در دموکراسی رادیکال جامعه بر چرخه‌ی اصولی مانند جهان شمول برابری و آزادی می‌چرخد؛ اما این اصول پدیدآورنده‌ی نظم و هم‌گونی نیستند، چرا که در تفسیر این نشانه‌ها اختلاف زیادی وجود دارد. همچنین از نظر آنها دموکراسی باید با قدرت همراه باشد و قدرت جزء ذاتی هر وضعیت اجتماعی است؛ چرا دیگرکارها از آن وضعیت خاص کنار گذاشته شده‌اند (نش، ۱۳۸۹: ۲۹۰-۲۸۳).

۴-۱- اهداف آمریکا از طرح خاورمیانه بزرگ و دموکراسی‌سازی در خاورمیانه

دلایل متفاوتی خاورمیانه را به مهم‌ترین و مؤثرترین منطقه برای اعمال هامونی و نظم جهانی تبدیل کرده است. به‌طور کلی سه‌شاخه قدرت عبارت از: کنترل بر منابع، کنترل بر بازیگران و کنترل بر فرآیندها، روندها و حوادث که منطقه خاورمیانه در سه شاخص مورد نظر نقش تعیین‌کننده دارد. منابع بسیار مهم انرژی، بازیگران دولتی و غیردولتی خارج از کنترل و فرآیندها و حوادث مهم که به وقایعی همانند ۱۱ سپتامبر منجر گردید در این منطقه قرار دارد (طباطبایی و سیفی، ۱۳۹۱: ۱۶۲).

۴-۱-۱- دست‌یابی آمریکا به قدرت هژمون جهانی

تلاش ایالات متحده جهت تثبیت هارمونی خود بر نظام بین‌الملل، حفظ جایگاه خود به‌عنوان قدرت هژمون در منطقه خاورمیانه است. و این کار بدون حضور نظامی مستقیم در منطقه مورد نظر دست‌یافتنی نیست. لذا طرح خاورمیانه بزرگ راهبردی برای استمرار و افزایش حضور نظامی مستقیم آمریکا در منطقه است.

از آن هنگام که نظام دوقطبی فروریخت تا به امروز استراتژی کهن آمریکا تغییری به خود ندیده است (ولفورت بور، ۱۳۸۲: ۱۷۶) این کشور همواره در تلاش برای حفظ ارجحیت جهانی خود بوده است و اکنون نیز، سیاست خارجی این کشور با توجه به کیفیت منافع ملی و ماهیت تهدیدهایی که با آن‌ها روبروست اشاعه و حداکثر سازی قدرت را پیشه‌ی خود کرده است. آمریکا

¹Jervis

²Radical Democracy

از هیچ تلاشی برای عملی کردن هدف خود فروگذار نکرده است و هدف اصلی و نهایی خود را برتری چالش ناپذیر جهانی می‌داند. جایگاه بی‌سابقه‌ی این کشور در تاریخ سیستم بین‌المللی، موجب ایجاد این ذهنیت شده، که اشاعه نظم لیبرال از طریق به‌کارگیری قدرت فزاینده ضرورتی اجتناب‌ناپذیر است. لذا واقع‌گرایی تهاجمی که هامونی جهانی را مطلوب می‌یابد، رویکرد حاکم بر سیاستمداران آمریکا می‌باشد و آنچه وجه تمایز این تصمیم‌گیرندگان با رهبران دیگر در طول دهه‌های گذشته است، پذیرش ارزش‌های لیبرال و تلاش برای بهره‌گیری از قدرت برای اشاعه این ارزش‌ها است.

برخلاف دوران جنگ سرد که آمریکا نقش پلیس را داشته، نومحافظه‌کاران معتقدند آمریکا به طور هم‌زمان هم نقش پلیس و هم پراغ دریایی را داشته است. لذا صحبتی از انتخاب یکی از این دو گزینه (آمریکا به عنوان سمبل و جنگجو) به میان نمی‌آید، بلکه هر دو گزینه هم‌زمان در جریه‌ی نمادهای سیاست خارجی قرار گرفته‌اند (دهشیر، ۱۳۸۵: ۹۶). در این راستا، دولتمردان آمریکایی باهدف اشاعه و بهبود وضعیت دموکراسی، خواهان پدیداری تغییر و تحول در رژیم‌های استبدادی و جوامع غیرمدرن شده‌اند. به‌زعم دولت بوش، این تحولات، آغاز ایجاد رژیم‌های دموکراتیک در جای‌جای دنیا است، لازم به ذکر است، برای عملی ساختن این هدف استفاده از توانایی‌های نظامی آمریکا به‌عنوان ابزار اولیه و ضروری است.

گفتنی است، در نیل به این هدف سیاست‌خارجی آمریکا با مخالفت‌ها و مقاومت‌هایی روبرو بوده است؛ برای مثال به گفته‌ی صاحب‌نظران جهت‌گیری اجتماعی آمریکا در انتخابات نوامبر سال ۲۰۰۶ میلادی واکنشی تهاجمی به مداخله‌گرایی گسترده، تهاجمی‌سازی رفتار استراتژیک و اقدامات پیش‌دستانه این کشور بوده است، ویا انتشار گزارش بیکر-همپلتون (گروه مطالعات عراق) نیز همین مقاومت‌ها و مخالفت‌ها مدنظر بوده است.

آمادگی خردمندانه برای تغییر به‌منظور حفظ وضع موجود از جمله اصول مهم نومحافظه‌کاران است. بنابراین از نگاه نومحافظه‌کاران حفظ وضع موجود یعنی برتری آمریکا، همراه با چالش‌هایی است و اگر آمریکا قصد مقابله با این چالش‌ها را داشته باشد، توسل به تغییر و دگرگونی در بعضی از حوزه‌ها ضرورتی اجتناب‌ناپذیر است. برخی از چالش‌های حفظ وضع موجود از نظر نومحافظه‌کاران از این قرار است:

اولین چالش، ابهام در رهبری و هم‌مونی آمریکا است. با آنکه با فروپاشی اتحاد شوروی و پایان جنگ سرد یکی از دوا بر قدرت دنیا از بین رفت و آمریکا به‌عنوان تنها ابر قدرت باقی ماند اما این وضعیت دچار ابهاماتی شد، زیرا از یک سو موضوع خط کمونسم و دشمن مشترک که بنیان پذیرش رهبری راهبردی آمریکا را در میان کشورهای اروپایی، آسیایی بلوک غرب تشکیل می‌داد از بین رفت و زمینه را برای قدرت گرفتن روسیه و چین و حتی اتحادیه اروپا فراهم کرد؛ از سوی دیگر، جهانی شدن به تدریج سبب تحول گسترده در مفاهیم و ادبیات روابط بین‌الملل می‌شد (شمس‌الدینی و همکاران، ۱۴۰۰: ۱۷۷).

دومین چالش امنیت آمریکا و احساس تهدید از جانب یک دشمن خارجی است. حادثه یازده سپتامبر ضربه سنگینی بر اسطوره آمریکا وارد ساخت. آمریکائیان که خود را در حفاظتی امنیتی و به‌دوراز کشمکش‌ها و درگیری‌های جهانی می‌دانستند، ناگهان با ضربه شدیدی روبرو شدند که تصورات از زندگی امن، آن‌ها را به‌صورت کامل دگرگون ساخت (زیبگنیو برژینسکی، ۱۹۹۷: ۲۴-۱۰). تروریسم خطری غیر قابل مدیریت بود که آمریکا هم با آن قدرت توان کنترل آن را نداشت، و به‌راحتی می‌توانست در مراکز داخل آمریکا، امنیت و زندگی آرام و بی‌دغدغه‌ای را که آن‌ها برای خود می‌خواستند را به خطر بیندازد.

سومین چالش، خدشه‌دار شدن غرور ملی آمریکاییان است. از جمله پیامدهای حادثه ۱۱ سپتامبر لگد مال شدن غرور ملی آمریکایی‌ها بود. چراکه با وجود تبلیغات گسترده در مورد توانایی‌های نظامی، اطلاعاتی و امنیتی آمریکا، مستقیم قلب این کشور را هدف گرفت. تا به آن روز ایالات متحده آمریکا در خاک خود مورد تهاجم نیروهای بیگانه قرار نگرفته بود و حمله ژاپنی‌ها به بندر «پل هاربور» در سال ۱۹۴۱ نیز که موجب شرکت آمریکا در جنگ دوم جهانی شد؛ هزاران کیلومتر دور از خاک اصلی آمریکا اتفاق افتاد. آمریکایی‌ها بر این تصور بودند که، سرزمینشان بین دواقیانوس اطلس و آرام قرار گرفته و دشمنان خارجی امکان دسترسی به آن را ندارند، و صدها میلیارد دلار برای تقویت سیستم دفاعی خود در برابر حمله‌ی احتمالی از طرف

موشک‌های قاره‌پیما، که پروژه‌های بحث‌انگیز «جنگ ستارگان» آخرین آن‌هاست، و هیچ قدرت خارجی قادر به هدف قرار دادن شهرها و تأسیسات نظامی و اقتصادی آن‌ها در داخل آمریکا نیست (متقی، ۱۳۸۷).

چالش چهارم چالش نظم آمریکایی را تهدید می‌کند. در تفکر نومحافظه‌کاران نظم یک عنصر کلیدی است. از دیدگاه آن‌ها نظم ضامن ثبات است و آزادی مولد تغییر و ناامنی. نومحافظه‌کاران معتقدند اگر دولت‌ها صرفاً به دلخواه خویش عمل کنند رفتارهای متحدانه از نظام بین‌الملل رخت خواهد بست. به عبارت دیگر نومحافظه‌کاران معتقدند حق و تکالیف، دوروی یک سکه‌اند. اگر دولتی فقط از حقوق خویش آگاه باشد ولی تکالیف خود را نداند یا نپذیرد انسجام و وحدت نظام بین‌الملل را مخدوش می‌سازد. در این چارچوب نومحافظه‌کاران بر آن شده تا با کشورهایی که احساس می‌کنند نظم و ثبات و انضباط بین‌المللی را برهم می‌زنند مقابله کنند.

۴-۲- تبدیل اسرائیل به هژمون منطقه

اسرائیل نزدیک‌ترین متحد استراتژیک آمریکا در منطقه، به مثابه حافظ تمدن غرب در منطقه خاورمیانه محسوب می‌گردد. آمریکا از نظر اخلاقی خود را متعهد به حفظ امنیت اسرائیل به هر قیمتی می‌داند. ایالات متحده و اسرائیل از نزدیک‌ترین دوستان و هم‌پیمانان یکدیگر هستند. پیشینه‌ی این مناسبات به دهه‌های قبل می‌رسد. بارها اسرائیلی‌ها برای دریافت کمک‌های مادی، معنوی، نظامی و دیپلماتیک به آمریکا روی آورده‌اند و این مشترکات نشان دهنده‌ی منافع متقابل دو کشور در منطقه استراتژیک خاورمیانه است.

از منظر تاریخی یکی از محورهای مهم منافع و اهداف سیاست خارجی آمریکا در این منطقه حفظ و حمایت از موجودیت اسرائیل و امنیت آن بود، چراکه می‌تواند از آن به عنوان پایگاهی برای پیاده‌سازی اهداف منطقه‌ای خود استفاده کند. می‌توان اشاره کرد که رژیم اسرائیل به عنوان متحد استراتژیک غرب در منطقه و دژ مستحکم و پایگاه مطمئن غرب در مقابل تهدیدات مختلف در دوران جنگ سرد و پس از آن در منطقه بوده است (ژائوس و ولسی، ۲۰۰۵: ۳۵). این رژیم هم به لحاظ نژادی و هم سیاست‌های استعماری، بخشی از غرب است که در دل خاورمیانه استقرار یافته است تا بتوان در زمان لازم از آن استفاده کرد (کمالی و همکاران، ۱۴۰۰: ۱۱۴). بنابراین طبیعی است که غرب و مشخصاً آمریکا نگران امنیت، منافع و برتری چشم‌گیر اسرائیل در برابر اعراب و سایر کشورهای غیر عرب منطقه باشد.

تضمین بقا و امنیت اسرائیل به عنوان نماینده و متحد راهبردی آمریکا از مهم‌ترین اهداف امنیتی سیاست خارجی آمریکا قلمداد می‌گردد. رویکرد نومحافظه‌کاران که هدایت‌کننده سیاست خارجی آمریکاست بر سیاست‌های دیکته شده صهیونیست‌های مسیحی بنیاد نهاده است. هدف این صهیونیست‌ها ارجحیت منافع اسرائیل در منطقه خاورمیانه و تأسیس کشور اسرائیل بزرگ است که از نیل تا فرات را شامل شود. مخالفت با تشکیل دولت فلسطین و توجه به قدرت هژمون اسرائیل در منطقه هم به منظور امنیت اسرائیل رخ داده است و هدف آمریکا از طرح خاورمیانه بزرگ نیز در درجه اول، امنیت اسرائیل و تغییر ساختار و شکل منطقه خاورمیانه برای قلع و قمع عامل تهدید منافع اسرائیل در این منطقه است (خلیلی و مهربان، ۱۴۰۰: ۲). این در حالی است که اسلام‌گرایی و گروه‌های اسلام‌گرا، بزرگ‌ترین تهدید علیه امنیت و حیات اسرائیل بوده‌اند. بنابراین برای تضمین امنیت اسرائیل لازم است، کانون‌های تهدیدکننده اسرائیل مانند حزب‌الله لبنان، حماس و جهاد اسلامی و... نابود شوند.

۴-۳- سلطه بر کانون انرژی جهان

اهداف عمده آمریکا در منطقه خاورمیانه از منظر اقتصادی از دو جهت قابل توجه هستند. اول به منظور کنترل منابع انرژی منطقه و دیگری از زاویه تشکیل منطقه آزاد تجاری.

آمریکا بزرگ‌ترین مصرف‌کننده و واردکننده نفت در جهان است. هرچند در تولید انواع انرژی نیز جایگاه مهمی دارد. لذا با این وضعیت منطقه خاورمیانه اهمیت ویژه‌ای دارد. بر اساس برآورد آژانس بین‌المللی انرژی میزان وابستگی، جهان به نفت خاورمیانه پس از سال ۲۰۱۰ فزونی خواهد داشت (گاتسمن، ۲۰۰۳: ۱۲)، چراکه تا آن هنگام کاهش و اتمام ذخایر نفت در حوضه‌های نفتی دیگر به وقوع می‌پیوندد و ذخایر جدیدی کشف نخواهد شد (سریع القلم، ۱۳۸۱: ۱۲۴). در این میان خلیج فارس در خاورمیانه، به مرکز ثقل محسوب می‌گردد.

از دیگر سو منابع وجود انرژی وافر در خاورمیانه، وابستگی قدرت‌های رقیب بالقوه آمریکا، یعنی اروپا، ژاپن و چین را به همراه داشت، که برای به گردش درآوردن موتور محرکه اقتصاد و قدرت به این منطقه چشم داشتند؛ اما در نهایت کنترل و سلطه کامل بر این منطقه، و کنار زدن و کنترل رقبا به آمریکا رسید. در قالب همین تحلیل، آنتونی کرزمن معتقد است: «قدرت برتر برای صیانت از جایگاه بین‌المللی خود چاره‌ای جز تحت کنترل درآوردن منابع اصلی انرژی را ندارد و در این راستا دولت‌های غیرهمراه مانعی جدی به شمار می‌آیند که باید برکنار شوند» (برنا بلداجی، ۱۳۸۴: ۳۲۸).

۴-۴- دموکراتیزه کردن خاورمیانه در راستای اهداف جهانی آمریکا

حادثه ۱۱ سپتامبر، به عنوان مهم‌ترین عامل در دستور کار قرار گرفتن طرح خاورمیانه بزرگ، به منظور تسلط کامل بر خاورمیانه، توسط نومحافظه کاران دولت جرج بوش بوده است. شاید اگر ۱۱ سپتامبر به وقوع نمی‌پیوست، نیاز بود ۱۱ سپتامبری پدید آید تا نومحافظه کاران بتوانند زیر چتر آن طرحی را که سال‌ها بر روی آن کارکرده بودند دنبال کنند. بنابراین ۱۱ سپتامبر این بهانه را پدید آورد و نومحافظه کاران از این فرصت به بهترین نحو برای دستیابی به مقاصد خود سود جستند.

به این ترتیب، بنابر طرح خاورمیانه بزرگ، آمریکا بر این اراده است تا به دموکراتیزه کردن جوامع منطقه خاورمیانه بزرگ بپردازد، زیرا بر این باور است که ناامیدی مردم خاورمیانه از دولت‌های خود، ثبات و امنیت منطقه و جهان غرب خصوصاً آمریکا را مورد تهدید قرار می‌دهد. در همین رابطه باید اذعان داشت که نظریه صلح دموکراتیک که برخی از نومحافظه کاران به آن اعتقاد راسخ دارند، به عقاید ایمانوئل کانت فیلسوف معروف لیبرال، جان استوارت میل، و درو ویلسون و... برمی‌گردد. اعتقاد این نظریه پردازان این است که گسترش دموکراسی و رشد آن منجر به صلح و ثبات می‌شود. این عقیده را نومحافظه کاران از نظریه لیبرالیسم به عاریت گرفته‌اند و اذعان می‌کنند که ایجاد صلح و دموکراسی و همکاری میان دولت‌ها باعث می‌شود که کشورها از محیط امن بهتری برخوردار شده و بر اساس آن نزاع و تعارض در روابط بین‌الملل کاسته شود. طرفداران این نظریه به پیروی از نظریه «پایان تاریخ» فوکویاما، لیبرال دموکراسی را پایان تاریخ می‌دانند و آن را بهترین شکل حکومت تلقی می‌کنند.

طرفداران صلح دموکراتیک عقیده دارند دموکراسی‌ها هیچ‌وقت باهم نمی‌جنگند و با توجه به همگونی که این جوامع دارند یک ناحیه صلح‌آمیز را تشکیل می‌دهند. جان اوئن در کتاب «صلح لیبرال، جنگ لیبرال؛ سیاست‌های آمریکا و امنیت بین‌المللی»، می‌نویسد که لیبرال‌ها منافعی را به دولت‌های مشابه و هم نوع خود اعطا می‌کنند و بنابراین، تعارض بین دولت‌های لیبرال به جنگ منتهی نمی‌شود. جان ایکنبری، استاد ژئوپلیتیک دانشگاه جرج تاون واشنگتن، در رابطه با این نظریه می‌نویسد که دولت دموکراتیک احتمال اعمال قدرت را به شیوه‌ای خام و دغل کارانه کمتر به کار می‌گیرد و اعمال قدرت را به مقوله‌ای پیش‌بینی‌پذیر و نهادینه مبدل می‌سازد و این عامل باعث می‌شود تا صلح آمریکایی دوام یابد. اومی گوید: «کشورهای دموکراتیک یک نوع تجارت آزاد و وابستگی متقابل اقتصادی را به وجود می‌آورند و این امر باعث آسایش، رفاه، ثروت و صلح می‌شود» و این مسئله را که «همسایه قدرتمند، بهترین همسایگان هستند» را تداعی می‌کند (کاکس و ایکنبری، ۲۰۰۰: ۱۱۷). او با اشاره به نمونه ژاپن و آلمان بعد از جنگ جهانی دوم می‌گوید که تجارت آزاد باعث رفتن این کشورها به سمت دموکراسی و صلح شده است و این امر باعث شده است که این کشورها از خصومت و به چالش کشیدن نظام بین‌الملل دست بردارند.

¹ E. Gottesman

² Micheal Cox & John Ikenberry

در حقیقت راهبرد امریکا برای خاورمیانه بر این باور استوار است که در صورت تحقق دموکراسی در خاورمیانه، به لحاظ چشم‌اندازهای واحد، ارزش‌های همسو و الگوهای یکسان در بین رهبران و مردم کشورهای خاورمیانه به وجود خواهد آمد و منازعات بین بازیگران منطقه مدیریت خواهد شد (دهشیار، ۱۳۸۴: ۲۲).

۴-۵- دسترسی به بازارهای خاورمیانه

با وجود شعارها و تلاش‌های ایالات متحده آمریکا مبتنی بر گسترش آزادی‌های مدنی و لزوم انجام اصلاحات سیاسی و تقویت روند دموکراسی سازی در خاورمیانه، به طور آرام و مستمر به تقویت پیوستگی اقتصادی کشورش با کشورهای خاورمیانه اقدام کرد. در این راستا قراردادهای دوجانبه تجاری و بازرگانی منعقد نمود و سرمایه‌گذاری‌های مشترک و افزایش مبادلات اقتصادی را در دستور کار قرار داد و در نهایت به انعقاد ۵ موافقت‌نامه تجارت آزاد با برخی از دولت‌های منطقه در شمال آفریقا و خلیج فارس اقدام کرد (دهقانی، ۱۳۸۵: ۱).

خاورمیانه در ثبت معادلات سیاسی، اقتصادی و امنیتی آمریکا نقش مهمی داشته است. میزان صادرات امریکا به کشورهای عربی رشد قابل توجهی را تجربه کرده است، برای نمونه در سال ۲۰۰۶، صادرات ۳۸ میلیارد دلار بود؛ این رقم در سال ۲۰۰۵، به ۲۶ میلیارد دلار بوده است. آمریکا در سال‌های اخیر، به منظور تعقیب اهداف سیاسی خود نسبت به کشورهای همسایه با مساعدت برخورد نموده است، برای نمونه به ساماندهی استانداردها، شرایط و قوانین نابسامان اقتصادی این کشورها را در حوزه‌های تجارت، بازرگانی، قوانین مربوط به کار، بالا بودن تعرفه‌ها و... پرداخته است. لذا قبل از عقد موافقت‌نامه تجارت آزاد^۱، پیمان‌هایی را جهت سرمایه‌گذاری دوجانبه^۲ و توافقات پایه‌ای سرمایه‌گذاری و تجارت^۳ با کشورهای طرف پیمان امضا می‌نماید. توافقات تجارت آزاد، کاهش و بعضاً حذف تعرفه‌های گمرکی برای کالاهای کشورهای طرف قرارداد و تسهیلات دیگر بازرگانی و سرمایه‌گذاری را برای تجار و سرمایه‌گذاران ایجاد می‌نماید (هرمزی، ۱۳۸۷: ۳۸۴).

از مولفه‌های مهم و اساسی دیپلماسی اقتصادی آمریکایی حمایت از گسترش نظام بازار آزاد است که در مورد خاورمیانه اجرایی شده است (دهقانی، ۱۳۸۵: ۱). بر اساس ملاحظات دیپلماسی اقتصادی ایالات متحده، رشد مستمر اقتصادی صرفاً از طریق ایجاد و گسترش رژیم‌های تجارت و سرمایه‌گذاری آزاد محقق می‌شود. اولویت آمریکا در سیاست‌های منطقه‌ای خود علاوه بر تداوم حمایت‌های سیاسی، مالی و دیپلماتیک از تل‌آویو، مشروعیت بخشی و تلاشی برای عادی نشان دادن اسرائیل در تعامل با محیط پیرامونی‌اش است.

۶- فرجام دموکراسی سازی امریکا در منطقه

در این بخش به بررسی فرجام دموکراسی سازی آمریکا در منطقه با زیرمجموعه‌هایی شامل: راه‌اندازی جنگ‌های بیست‌ساله در منطقه، تشدید مخالفت با امریکا در جهان و منطقه، شکست پروژه تغییر رژیم و دموکراسی سازی امریکا، ارتقاء قدرت جبهه مقاومت اسلامی با محوریت جمهوری اسلامی و تأثیر شکست امریکا در خاورمیانه بر نظم نوین بین‌المللی پرداخته می‌شود:

۶-۱- راه‌اندازی جنگ‌های بیست‌ساله در منطقه

دولت بوش حمله به عراق و افغانستان را هم برای خود این کشورها و هم برای کل منطقه دارای نتایج و پیامدهای مثبت می‌دانست (دقیقاً همان دلیلی که او با و اتحادیه اروپا برای حمله ناتو به لیبی ذکر می‌کردند). آمریکایی‌ها عنوان می‌کردند که این حملات نه تنها باعث سرنگونی رژیم‌های دیکتاتور این کشورها خواهد شد، بلکه باعث بیداری سایر کشورهای عرب نیز می‌گردد (صلاحی، ۱۳۹۹: ۲۰۷). اما هیچ‌کدام از این دودرست از آب درنیامد. آمریکایی‌ها همواره حامی رژیم‌های دیکتاتور منطقه

¹ FTAs

² BITs

³ TIFAs

بوده‌اند، و هرگاه یکی از این دیکتاتورها ساز مخالف می‌زد (نظیر صدام در عراق) تلاش می‌کردند تا او را برکنار نموده و یکی از نزدیکان یا همراهان وی را جانشین وی کنند. حمایت سفت‌وسخت هیلاری کلینتون از عمر سلیمان به‌عنوان جانشین حسنی مبارک از نمونه‌های بارز این رویه است (پای و دیگران، ۲۰۱۱: ۸۲).

وضعیت فعلی عراق و افغانستان نشان دهنده‌ی شکست سیاست‌ها و جنگ‌های خونین غرب در قرن بیست و یکم است. وضعیت این دو کشور همچنین نشانگر آن است که، کشورهای غربی هیچ‌گاه واقعاً قصد گسترش دموکراسی در عراق و افغانستان را نداشته‌اند. آمریکایی‌ها (با انعقاد پیمان‌های نظامی و اقتصادی با این کشورها) فقط به‌دنبال کسب منافع اقتصادی در این کشورها بوده و بر این نکته تأکید دارند که سربازان این کشور مجازند هر نوع جنایت جنگی در این کشورها انجام دهند بدون آنکه به هیچ‌کس پاسخ و باشند (بومر، ۲۰۰۹: ۱۴۴).

از آنجایی که آمریکا سابقه استعماری کشورهای اروپایی را نداشت، اعراب خیلی زود وعده‌ها و شعارهای این کشور را باور کردند (روا، ۲۰۱۰: ۶۸). به‌واسطه سیاست‌ها و جنگ‌های آمریکا در عراق و افغانستان، اما، امروزه برای هیچ‌کس تردیدی نیست که آمریکا فقط به فکر منافع خود است. در حال حاضر تنها عناصر گوش‌به‌فرمان آمریکا در منطقه چنین نشان می‌دهند، که به وعده‌های آمریکا ایمان دارند، البته این افراد نیز واقعاً بر این باور نیستند.

۶-۲- تشدید مخالفت با آمریکا در جهان و منطقه

آمریکایی‌ها برای توجیه افکار عمومی خود در خصوص شروع جنگی جدید در هر جای دنیا، با مشکل مواجه شده‌اند. نگاهی به نظرسنجی‌های اخیر که نگاه مردم آمریکا نسبت سیاست‌های نظامی و مداخله‌های این کشور در منطقه غرب آسیا و شمال آفریقا را نشان می‌دهد، مؤید این است که جامعه آمریکایی نگاهی مثبت به این اقدامات ندارند. برای مثال، در نظرسنجی‌ای که به‌صورت مشترک توسط روزنامه «نیویورک تایمز» و شبکه «سی بی اس» انجام شده است، ۶۹ درصد مردم آمریکا مخالف تداوم سیاست‌های جنگ‌طلبانه این کشور در افغانستان بوده‌اند. این در حالی است که همین نظرسنجی در سال ۲۰۰۹ نشان می‌داد که نزدیک به ۴۵ درصد مردم موافق سیاست‌های جنگ‌طلبانه این کشور در افغانستان هستند (بومیلر و کویچکی، ۲۰۱۲). در نظرسنجی دیگری که مؤسسه گالوپ انجام داده است، در سال ۲۰۰۱ از هر ده آمریکایی هشت نفر بر آن بودند که آمریکا در جنگ افغانستان موفق خواهد بود و اشتباه نکرده است ۶۶۶۶، اما در سال ۲۰۱۴ این میزان به کمترین میزان خود در چهارده سال اخیر، ۲۰۱۴، یعنی نزدیک به چهار نفر، تقلیل یافته است (نیوپورت، ۲۰۱۴). بر اساس نظرسنجی دیگری توسط همین مؤسسه، در زمانی که آمریکایی‌ها ادعا کردند قصد دارند به سوریه حمله نظامی کنند، ۵۱ درصد از شرکت‌کنندگان مخالف حمله نظامی آمریکا علیه سوریه بودند و سیزده درصد هم در این باره اطمینان نداشتند (داگان، ۲۰۱۳).

سیاست‌های خاورمیانه‌ای آمریکا تا مدت‌ها به حفظ حضور خود و حمایت و پشتیبانی از حکومت‌های اقتدارگرا اما هم‌پیمان و حافظ منافع واشنگتن در منطقه معطوف بود. حفظ ثبات، به‌عنوان محور اساسی این جریان، شاکله کلی سیاست‌های خاورمیانه‌ای آمریکا را شکل می‌داد. با تقویت و تحرک بیشتر گرایش‌های ضدآمریکایی، سیاستمداران کاخ سفید به سمت اتخاذ رویکرد امنیتی به‌جای حفظ ثبات در منطقه تغییر مسیر دادند. به گفته جان گدیس، پس از ۱۱ سپتامبر آمریکا خود را در «جهانی که ناگهان خطرناک‌تر شده» دید.

¹ Bumiller & Kopiciki

² Newport

³ Dugan

۶-۳- شکست پروژه تغییر رژیم و دموکراسی‌سازی آمریکا

ریچارد هاس در تعریف استراتژی «تغییر رژیم»^۱ بر این نظر است: «حل‌وفصل چالش‌های موجود در سطح روابط با دولت موردنظر به وسیله حذف یا برکناری رژیم مزبور و جایگزینی آن با رژیم دیگری که در مقایسه با رژیم قبلی از ویژگی‌های تهاجمی کمتری برخوردار است». نومحافظه کاران نیز با تأثیر از اندیشه‌های لئو اشتراوس و اندیشه «تخریب سازنده»^۲ جوزف شومایتر، استراتژی تغییر رژیم‌ها را در دستور کار سیاست خارجی آمریکا قرار دادند. رویکرد لئو اشتراوس که مورد توجه نومحافظه کاران قرار گرفته، این است که «طبیعت رژیم‌های سیاسی بسیار بیشتر از نهادها و توافق‌های بین‌المللی در حفظ صلح جهانی مؤثر هستند. بزرگ‌ترین تهدید از ناحیه دولت‌هایی است که ارزش‌های دموکراسی آمریکا را نپذیرفته‌اند. تغییر این رژیم‌ها و استقرار ارزش‌های دموکراتیک بهترین وسیله تأمین امنیت امریکا است». نومحافظه کاران بر این دیدگاه هستند که، ایالات متحده باید بر اساس مدل تخریب سازنده الهام گرفته از اندیشه‌های شومایتر و عملکرد نظام سرمایه‌داری، تغییر مدل‌ها، عوامل و روش‌های غیرمطلوب و ناکارآمد به رویکردها و ساختارهای کارآمدتر و مناسب‌تر، انقلابی دموکراتیک، فراگیر و جهان‌شمول را به‌ویژه در منطقه خاورمیانه و جهان اسلام پیگیری و فرمادهی کند. لذا می‌توان گفت استراتژی تغییر رژیم‌ها که نومحافظه کاران آن را در خاورمیانه دنبال می‌نمودند، به مفهوم تغییر ساختارهای حکومتی کشورهای منطقه و همچنین سازمان‌دهی نظم جدید منطقه‌ای است.

ویلیام کریستول (۲۰۰۲) در این زمینه بر این باور است که: «نابودی و تغییر رژیم‌ها را در دستور کار دیپلماسی بوش قرار دادیم برخی رژیم‌ها فقط باید نابود و تعویض شوند و این تحولی بنیادین در اندیشه استراتژیک است». مایکل ارین در مقاله‌ای در نشنال ریویوی نویسد: «نابودی خلاقانه، نام دیگر ماست. ما این کار را به‌طور خودکار انجام می‌دهیم اکنون دوباره زمان آن رسیده که انقلاب دموکراتیک را صادر کنیم».

۶-۴- ارتقاء قدرت جبهه مقاومت اسلامی با محوریت جمهوری اسلامی

از نظر برنسکوئور^۳ هسته‌ی نگهدارنده جهان، قدرت است و رئالیسم تنها مکتب شناخته شده‌ای است که در ساخت و پرداخت قدرت، در بین سایر مکاتب دست برتر را داشته است. با توجه به این دوپرسش اساسی سه نسل متفاوت از قدرت موردبررسی قرار می‌گیرد: نسل اول قدرت در قالب مکتب شیکاگوارائه شد. قدرت از دید اعضای مکتب همچون دال، کاپلان و لاسول رابطه‌ای اجتماعی است که یک طرف این رابطه به‌طور نیت‌مند بر طرف دیگر درون یک الگوی ارزشی مشترک، تأثیر گذار است. کاپلان و لاسول مرزهای بین قدرت و نفوذ را مشخص ساختند؛ عامل زور که در قدرت مطرح است در نفوذ موضوعیت ندارد و به اعتقاد آن‌ها قدرت زیرمجموعه نفوذ است. در این نسل از قدرت، سنجش و اندازه‌گیری قدرت در پروسه تصمیم‌سازی و برنده شدن در منازعه بسیار مهم ارزیابی می‌شود. در اینجا با افزایش قدرت، امنیت افزایش می‌یابد. این نسل عموماً به‌واسطه رجوع به افکار رئالیست‌ها تدوین گشته است (برنسکوئور، ۲۰۰۷: ۱-۷). در نوع رئالیستی روابط خاص قدرت، عموماً بین سوژه و ابژه، رابطه فوری، محسوس و سازنده برقرار است.

منظور از مبانی مادی قدرت انقلاب اسلامی بررسی تأثیر اقدامات انقلابی مستقیم و جهت‌گیری‌های عملی سیاست خارجی بر گفتمان مقاومت در منطقه غرب آسیا است. غرب آسیا از سه دهه پیش تاکنون شاهد حضور دو جریان و ائتلاف بزرگ منطقه‌ای بوده است؛ که همواره در تقابل با یکدیگر تعریف شده‌اند. موفقیت یکی در منطقه به معنی کاهش نفوذ دیگری بوده و برعکس. این دو محور عبارت‌اند از: محور سازش به رهبری ریاض و قاهره که حمایت از منافع غرب و حفظ وضعیت کنونی در حمایت از دیکتاتورهای موجود را سرلوحه عمل خویش قرار داده است؛ و محور مقاومت با حضور تهران، دمشق، حزب‌الله و حماس

¹ regimechange rgine change

² Creative destruction

³ Berenskoetter

که دفاع از آرمان فلسطین و مقابله با نظام سلطه (نومحافظه کاری) را در دستور کار خود داشته‌اند (آدمی و کشاورز مقدم، ۱۳۹۴: ۷-۱۹).

از دیگر نشانه‌های بارز مقاومت اسلامی ناشی از انقلاب ایران می‌توان دوران جنگ تحمیلی مورد توجه قرار داد. در این جریان ایران توانست در برابر فشارهای بین‌المللی و همچنین حمایت‌های بی‌دریغ کشورهای قدرتمند جهان از عراق، به موازنه استراتژیک دست پیدا کند (پوستینچی و متقی، ۱۳۹۰: ۱۲۹-۹۷).

نسل دوم قدرت را لیبرال‌ها ارائه کردند. دانشورانی همچون کوهن ونای با مطرح کردن مباحثی نظیر اقتصاد نامتقارن و متعاقباً تحدید حاکمیت دول، منابع نفوذ متفاوتی را نسبت به طراحان نسل اول، معرفی کردند. از این رو روشن شد که تصمیمات همیشه توسط دولت‌ها گرفته نمی‌شوند و خود دولت‌ها نیز در اثر پیچیدگی فرایندهای قدرت در سیاست بین‌الملل و ورود بازیگران غیردولتی تحت سلطه رژیم‌های بین‌المللی هستند. لذا به نقل از کراسنر توانایی ساخت و تغییر این رژیم‌ها بدلیلی برای شناخت دیگر منابع قدرت همچون قدرت نرم شدند (برنسکوتور، ۲۰۰۷: ۱-۱۰).

با توجه به اهداف و اصول انقلاب اسلامی می‌توان اذعان کرد که جهت‌گیری بنیادی جمهوری اسلامی ایران عدم تعهد به نظام سلطه (نومحافظه کاری) و درعین حال، تلاش جهت تشکیل ائتلاف و اتحاد علیه این نظام و هر نوع سلطه‌گری و سلطه‌پذیری و دارای نقش‌های ملی مستقل، الهام‌بخش و حامی نهضت‌های آزادی‌بخش (چه اسلامی و چه غیر اسلامی) است. به طوری که؛ در وضعیت نظام دوقطبی حاکم بر سیاست بین‌الملل ایران از جمله کشورهای بود که به هیچ قطبی گرایش نداشت و خواهان بی‌طرفی بود.

ایران بعد از انقلاب، حضور فعالی در جنبش غیر متعهدها داشته است. به دلیل نفی امپریالیسم در قوانین اساسی جمهوری اسلامی ایران این سازمان همیشه ایران را در صدر اعضا قرار داده و همین هم باعث شده که روابط ایران با این سازمان محکم باشد. ایران یکی از هفت دولت بنیان‌گذار سازمان کنفرانس اسلامی بود و در طول نخستین دهه حیات آن یکی از شرکت‌کنندگان منظم در نشست‌هایش بود. جمهوری اسلامی ایران همچنین عضو سازمان منع تسلیحات شیمیایی است که در سال ۱۹۹۷ تأسیس گشته و از کارگزاری‌های وابسته به ملل متحد است. ایران در آوریل ۲۰۰۶ نیز به عنوان عضو ناظر در سازمان شانگهای پذیرفته شد (حافظ نیا و همکاران، ۱۳۹۱: ۱۷-۹). همچنین ایران در حمایت از جنبش‌های آزادی‌بخش، کانون انقلابیون جهان و تهران محل رفت و آمد نمایندگان جنبش‌های آزادی‌بخش شد به طوری که؛ در سال‌های اولیه انقلاب رهبران سازمان آزادی‌بخش فلسطین، نمایندگان جبهه پولیساریو^۱ رهبر جبهه آزادی‌بخش اریتره، نمایندگان سازمان النصر افغانستان و ... به تهران آمدند و با مقامات سیاسی دیدار داشتند.

۶-۵- تأثیر شکست آمریکا در خاورمیانه بر نظم نوین بین‌المللی

در دودهمه گذشته، آمریکایی‌ها پس از بین بردن یوگسلاوی، به افغانستان و عراق لشکر کشیدند. جنگ در دو کشور اخیر بیش از یک دهه ادامه داشت و آمریکایی‌ها با توجه به اهدافی که برای شروع جنگ اعلام کرده بودند، موفقیتی کسب نکردند. از سیاست‌های جنگ طلبانه این کشور حتی سیاستمداران جنگ‌طلبی چون زیگنیو و برژینسکی نیز انتقاد کردند. برژینسکی در مخالفتش با بروز جنگ جدیدی که منافع آمریکا را ایجاب نخواهد کرد، خطاب به سناتورهایی که به ایران نامه نوشتند، گفت: «مانع‌تراشی در مقابل توافق با ایران، بازی سیاسی نیست، بلکه بازی با آتش است». او اضافه کرد: «سناتورها باید از خودشان بپرسند که آیا وقوع جنگ دیگری می‌تواند منافع آمریکا را تأمین کند (خبرگزاری فارس، ۱۳۹۳).

در گزارش راهبردی شاخص قدرت نظامی آمریکا در سال ۲۰۱۵، که وضعیت قدرت نظامی این کشور را بررسی کرده است، توان ارتش از لحاظ ظرفیت و قابلیت در سطحی حتی پایین‌تر از سطح متوسط «جزئی» قرار دارد و از لحاظ آمادگی نیز در سطح نسبتاً پایین قرار گرفته است. آن گزارش می‌افزاید، ارتش آمریکا جهت انجام فعالیت‌هایی فراتر از این یک منازعه‌ی منطقه‌ای

¹Polisario front

با مشکلاتی روبه‌رو خواهد شد و مطمئناً از تجهیزات کافی جهت پرداختن تقریباً هم‌زمان به دورویداد منطقه‌ای عمده برخوردار نیست. کاهش مداوم منابع مالی و متعاقباً تنزل نیروی نظامی، باعث شده است تا این نیرو تحت فشارهای چشم‌گیری قرار گیرد و واحدهای کمتری (عمدتاً پلنفرم‌های نیروی دریایی و نیروهای عملیات ویژه) در معرض فرایند استقرار عملیاتی چرخشی و طولانی مدت‌تر قرار می‌گیرند و مهلت استفاده از تجهیزات قدیمی تمدید می‌شود (وود، ۲۰۱۵: ۲۴۰).

۷- نتیجه

خاورمیانه در طول تاریخ همواره یکی از کانون‌های عمده بحران در جهان بوده و در برخی دوره‌های تاریخی نقاط عطف تحولات در عرصه جهانی در خاورمیانه شکل گرفته و یا پایان پذیرفته است. مطالعه تاریخ این منطقه خصوصاً تاریخ سیاسی آن نشان می‌دهد که چهار مؤلفه اساسی شامل: نفت، بازار، فرهنگ سیاسی و ژئوپلیتیک همواره در شکل‌دهی به تحولات و تغییرات در این منطقه حساس جهان نقش داشته است.

ترویج دموکراسی در خاورمیانه این فرصت را نصیب آمریکا می‌کند که امکان کنترل فرایند دموکراتیزه شدن و تعیین سرعت تحقق آن را در اختیار بگیرد. این مسئله نشان‌دهنده‌ی آن است که نیاز برای درک واقع‌گرایانه‌تر از بالقوه بودن دموکراتیک بر اساس دکترین بوش بوده است. هدف آمریکا از این نوع دموکراسی، حفظ و در صورت لزوم جایگزین کردن رهبران متحد در منطقه برای جلوگیری از رشد بنیادگرایی است که بسترساز تروریسم می‌باشد.

ترویج دموکراسی در خاورمیانه هیچ‌گاه به‌عنوان یک هدف در سیاست خارجی آمریکا مطرح نبوده است. دل‌مشغولی عمده‌ی دولت‌های مختلف آمریکا در چند دهه‌ی اخیر، حفظ ثبات در خاورمیانه بوده و در همین چارچوب، پیشبرد صلح موردنظر واشنگتن در خاورمیانه، تضمین جریان نفت از منطقه به بازارهای غرب و مهار جنبش‌های تندرو خواهان تغییر وضع موجود در منطقه اصول اساسی سیاست خارجی زمامداران کاخ سفید را در خاورمیانه تشکیل می‌داده است. تا زمانی که دولت‌های غرب منطقه در دستیابی آمریکا به این اهداف کمک می‌کردند، ایالات متحده بیشتر نگران ثبات این‌گونه رژیم‌ها در منطقه بود و کمتر به مسئله فقدان دموکراسی در جوامع منطقه توجه می‌کرد.

منابع

- آدمی، علی؛ کشاورز مقدم، الهام، (۱۳۹۴)، «جایگاه مجموعه امنیتی محور مقاومت در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران»، فصلنامه مطالعات سیاسی جهان اسلام، سال ۴، شماره ۱۴، صص ۱-۱۹
- انصاری، مهدی؛ ارسلان قربانی شیخ نشین، سید محمد کاظم سجادی‌پور و مجید محمدشیرینی (۱۴۰۳). پویایی‌های سیاسی منطقه خاورمیانه و استراتژی کلان آمریکا (۲۰۲۴-۲۰۰۸). فصلنامه تحقیقات سیاسی و بین‌المللی، شماره ۵۹، صص ۸۰-۶۱
- برژینسکی، زیگیو، (۲۰۰۷)، *انتخاب سلطه یا رهبری*. ترجمه: امیر حسین نوروزی، تهران: نشر نی
- برنابلداجی، سیروس (۱۳۸۴)، *استراتژی امنیت ملی آمریکا*. نفت و خاورمیانه، کتاب آمریکا، تهران: موسسه ابرار معاصر تهران.
- پوستینیچی، زهره؛ متقی، ابراهیم، (۱۳۹۰)، «زبان سیاسی مقاومت اسلامی در سیاست بین‌الملل»، فصلنامه پژوهش‌های روابط بین‌الملل. دوره ۱، شماره ۱، صص ۹۷-۱۲۹
- جرویس، رابرت (۱۳۸۹)، *بن‌بست در دکتین پیشدستانه*. ترجمه مهدی کاظمی، ماهنامه نگاه، سال پنجم
- حافظ نیا، محمدرضا؛ احمدی‌پور، زهرا؛ بویه، چمران، (۱۳۹۱)، «انقلاب اسلامی و پیدایش ژئوپلیتیک جدید»، پژوهشنامه انقلاب اسلامی. سال ۲، شماره ۵، صص ۱-۲۳
- کمالی، محمدرضا، الهامی، امیرحسین، نیزاده، بابک (۱۴۰۰)، روابط سیاسی رژیم صهیونیستی و کشورهای حاشیه خلیجفارس و تأثیر آن بر امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران، فصلنامه مطالعات دفاع مقدس، شماره ۷

- خلیلی، رضا و حامد مهربان اینچه برون (۱۴۰۰)، «سرمایه اجتماعی و خشونت کنشگرانه در خاورمیانه»، فصلنامه علمی و پژوهشی دانش سیاسی، دوره ۱۷، شماره ۱ - شماره پیاپی ۳۳
- خورگامی، مهدی (۱۳۹۳)، «نقش ایالات متحده آمریکا در گذار به دموکراسی در عراق و افغانستان طی دوره ۲۰۱۲-۲۰۰۸»، پایان نامه کارشناسی ارشد مطالعات منطقه‌ای، دانشگاه آزاد تهران واحد مرکزی.
- دهشیار، حسین (۱۳۸۴)، «ماهیت بین المللی خاورمیانه بزرگتر»، نامه، دیماه، شماره ۴۵
- رودم‌عجنی، محمد عالم (۱۳۹۵)، «بررسی نقش فرقه‌گرایی در ناکامی دموکراسی‌سازی طی فرآیند بهار عربی (مطالعه موردی: بحرین، یمن و سوریه)»، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه فردوسی مشهد.
- سریع‌القلم، محمود (۱۳۸۱)، «مبانی نظری سیاست خارجی دولت بوش»، فصلنامه مطالعات منطقه‌ای، جلد سیزدهم
- شمس‌الدینی، سعید؛ سیدخدایار مرتضوی و مهرداد نوابخش (۱۴۰۰)، «پیوند پلورالیسم و فدرالیسم با تأکید بر دموکراسی انجمنی (مطالعه موردی: عراق جدید)»، فصلنامه علمی و پژوهشی دانش سیاسی، دوره ۱۷، شماره ۱، شماره پیاپی ۳۳
- صلاحی، سهراب (۱۳۹۹). ایران و آمریکا در چهل سال، مقایسه دو نظریه مقاومت و تنش‌زدایی در سیاست خارجی، قم: موسسه بوستان کتاب (مرکز چاپ و نشر دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم).
- طباطبایی، سیدمحمد؛ یوسف سیفی (۱۳۹۱)، «استراتژی کلان آمریکا در خاورمیانه: میدانی برای تعامل قدرت سخت و قدرت نرم»، فصلنامه مطالعات روابط بین‌الملل، دوره ۵، شماره ۱۹، شماره پیاپی ۱۸، صص ۱۵۳-۱۸۶
- قوام، عبدالعلی، (۱۳۹۳)، جهانی شدن و جهان سوم، دفتر مطالعات سیاسی، تهران
- کلبعلی، فرزاد، (۱۳۹۰)، «سیاست خارجی آمریکا در خاورمیانه و جنبش‌های مردمی جدید»، پژوهش‌سکده تحقیقات راهبردی، تیر ماه،
- کریمی، پریسا (۱۳۹۵)، «آینده‌ی دموکراسی در خاورمیانه عربی در پرتوتحولات خاورمیانه عربی»، پایان‌نامه جهت اخذ درجه دکتری در رشته روابط بین‌الملل، دانشگاه علامه طباطبایی
- متقی، ابراهیم (۱۳۸۷)، «بررسی الگوهای فرایند تقابل‌گرایی آمریکا علیه ایران در سال‌های (۲۰۰۸ - ۱۹۷۹)»، فصلنامه راهبرد، شماره ۴۷
- نش، کیت (۱۳۸۹)، جامعه‌شناسی سیاسی معاصر، جهانی‌شدن، سیاست، قدرت، ترجمه محمد تقی افروز، تهران: نشر کویر
- هرمزی، شانی (۱۳۸۷)، «اسلام و الزامات سیاست خارجی آمریکا»، ترجمه محمود واعظی و شانی هرمزی، استراتژی آمریکا در قبال جهان اسلام، پژوهش‌سکده تحقیقات استراتژیک
- Boomer, R. J. (2009). States in civil war challenges for the United States. In: *The Arab Awaxening America and the transformation of the Middle East*. Brooking instiution press, Washington, D.C.
- Berenskoetter, F., & Williams, M. J. (Eds.). (2007). *Power in world politics*. Routledge.
- Clark, W. (2007). *Philanthropic Imperialism: The National Endowment for Democracy*. *International Endowment for Democracy*.
- Erdag, R. (2015). *Military responses to the Arab uprisings and the future of civil-military relations in the Middle East*. By William C. Taylor.
- Gottesman, E. (2003). *Cambodia after the Khmer Rouge: Inside the politics of nation building*. Yale University Press.
- Kirişci, K. (2012). Turkey's engagement with its neighborhood: a “synthetic” and multidimensional look at Turkey's foreign policy transformation. *Turkish Studies*, 13(3), 319-341.
- Maalouf, E. S. (2014). *Emerge!: the rise of functional democracy and the future of the Middle East*. SelectBooks, Inc.
- Shehata, S. (Ed.). (2012). *Islamist politics in the Middle East*. Taylor & Francis..
- Walldorf, C. W. (2008). *Just Politics: Human Rights and the Foreign Policy of Great Powers*. Cornell University Press.